

رسوایی میان ایشان قائم است؟ ما اکنون به دین اسلاف خود باز گردیم. و این سخن میان تمامت امرا و خوانین و اصحاب اردوها شایع شد و متنفر شدند و هر که را از اصحاب عمائم دیدند طنز و فسوس آغاز کردند و طباع تمامت اتراک از این قضیه نفرت گرفت. و اتفاقاً همان شب بر کوشک غازان خان صاعقه ای عظیم فرود آمد که چند تن از نزدیکان او در آن بمردند. بخشیان را حاضر آوردند و آنسان گفتند که این واقعه از شومی مسلمانی است»^۱.

«... و چنگیزخان بر وفق اقتضاء رای خود هر کاری را قانونی و هر مصلحتی را دستوری نهاد و هر گناهی را حدی پدید آورد و بفرمود تا کودکان مغولان از اویغوران خط آموختند و آن احکام را بر طومارها ثبت کردند و آنرا یاسانامه بزرگ خوانند و در خزانه معتمدان پادشاه زادگان باشد. بهر وقت که جایی بر تخت نشینند یا لشکری بزرگ برنشانند و یا پادشاه زادگان جمعیت سازند در مصالح ملک و تدبیر آن، آن طومارها حاضر کنند و بنای کارها بر آن نهند و اداره لشکرها و تخریب بلاد و شهرها بر آن شیوه پیش گیرند و در آن وقت که اوایل حالت او بود و قبایل مغول بدو منضم شد آنسج از راه عقل محمود باشد از عادات پسندیده وضع نهاد، و از آن احکام بسیار آن است که موافق شریعت است»^۲.

در باره ماهیت این «یاسانامه بزرگ»، اسپولر محقق آلمانی در کتاب «مغولها در ایران» توضیح میدهد که «یاسانامه مغولان مجموعه قواعد رفتار با بیگانگان، مقررات لشکرکشی و جنگ، تقسیمات سپاه، مالیات، ارث، احوال شخصی و جز اینها بود»^۳.

«تیغ تاتار نشانه ای از عنف و قهر الهی شمرده میشد و فقها نظر میدادند که چون قوت و شوکت مغول با موافقت قضا و قدر همراه است، لاجرم مردمان باید فرمان الهی را که «ولاتلقوا بایدیکم الی

۱ - مجمع التواریخ، ص ۵۰ و ۵۱

۲ - تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۸

۳ - Die Mongolen in Iran در B. Spuler، ص ۳۸۳

التهلکه» (خود را با دست خویش به مهلکه نیفکنید) آویزه گوش کنند، یعنی اطاعت کامل از ایشان را بپذیرند تا از سطوت و معرت ایشان در امان باشند»^۱.

«فقهای خراسان در همه جا مقاومت ایرانیانی را که بدفاع نومیدانه ولی سرسختانه از شهرها و روستاهای خود در ساورا، النهر میپرداختند عملی دور از عقل شمردند و آنرا چنین تحلیل کردند که چون مشیت حق بر فنای آنان قرار گرفته است، دست زدن بدینگونه اعمال مخالفت با مشیت الهی است و این خود وسیله ای است که نیستی آنان را آسانتر سازد»^۲.



نخستین انشعاب بزرگ تاریخ اسلام تنها یکربع قرن پس از درگذشت محمد صورت گرفت.

در صفر سال ۳۷ هجری، اولین جنگ داخلی مسلمانان میان لشکریان علی، خلیفه چهارم، با نیروهای معاویه والی شام روی داد. درین جنگ نخست پیروزی با سپاه علی بود، ولی با حیلۀ ای که عمروعاص یکی از صحابه سرشناس به معاویه آموخت، یعنی اینکه لشکریان معاویه قطعاتی از قرآن را بر نیزه های خود نصب کنند، جنگ متوقف شد و بدنبال آن قرار به مصالحه ای گذاشته شد که به زیان علی پایان یافت، ولی قبول چنین حکمیتی شدیداً مورد مخالفت گروه زیادی از سپاهیان علی قرار گرفت که آنرا «مخالفت بسا حکم خداوند» دانستند و بدین جهت دوازده هزار تن از اینان اردوگاه خود را ترک گفتند و در نزدیکی نهروان اردو زدند و شاخه جداگانه و مستقلی از اسلام را به نام «خوارج» بنیاد نهادند که نام آن از یکی از آیه های قرآن گرفته شده بود: «... هر که بخاطر خدا و رسول او از خانه خویش خارج شود و بعداً مرگ او را دریابد، جزو پاداش گیرندگان از خداوند خواهد بود» (نساء، ۱۰۱).

۱ - تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۱، ص ۸۱

۲ - طبقات ناصری، ص ۶۷۹ و تاریخ جهانگشای جوینی، ص ۱۰۸

خوارج، هم علی و هم معاویه و هم حکمین آنها را کافر میدانستند، بطوریکه علی ناگزیر شد پیش از جنگ مجدد با معاویه، نخست متوجه دفع عصیان آنها شود، و در این جنگ بود که علی بسه نوشته راویان شیعه ۷۰۰ تن از خوارج را در یکروز بدست خود گردن زد، و بعدها آیه اله خمینی بهمین مناسبت روز این واقعه را «یوم اله» دانست و در تمام نوشته ها و گفته های خود این کشتار دسته جمعی را بصورت حماسی ترین واقعه زندگانی علی مورد تجلیل قرار داد. ولی در عمل نتیجه این شد که از آن پس آشتی میان شیعیان و خوارج ناممکن شد، و اندکی بعد یکی از همین خوارج، عبدالرحمن ابن ملجم، با شمشیری که هنگام نماز در مسجد کوفه بر سر علی کوفت به زندگانی خلیفه چهارم پایان داد و راه برای اعسلام خلافت معاویه در دمشق باز شد.

نهضت خوارج از آن پس بصورت یکی از سرسخت ترین شعب اسلامی به کار خود در سراسر امپراتوری اسلام ادامه داد، چنانکه مبارزات مختلف آنرا در ایران و شام و عربستان و مصر و در افریقیسه بطور پیگیر میتوان یافت. در افریقیه (الجزایر کنونی) شعبه ای از این گروه بنام اباضیه به پیشوایی یک رهبر مذهبی و نظامی خراسانی بنام رستم نخستین دولت مستقل ایرانی را در داخل امپراتوری اسلام بنام دولت «رستمیه» بنیاد نهادند که دو قرن بر سر کار بود.

خوارج خلافت ابوبکر و عمر را میپذیرفتند، ولی خلافت عثمان را قبول نداشتند و خلافت علی را نیز فقط تا وقتی مشروع میدانستند که تن به سازش با معاویه نداده بود. خلفای اموی و عباسی را اصولاً به رسمیت نمیشناختند و بر این عقیده بودند که جانشینان پیامبر نمیباید حتماً از قبیله قریش و یا حتی عرب باشند و خلافت میتواند به غیرعرب و حتی غلام حبشی نیز، بشرط واجد بودن شرایط که اهم آنها تقوی و عدالت و شمشیرزنی بود تعلق گیرد. در امامت زنان نیز اشکالی نمیدیدند. از نظر اجتماعی دشمن زمینداران بزرگ و مالکیت های خصوصی بودند. ایدئولوژی بنیادی آنان در این مورد این بود که قدرت عالی به کلیه جامعه مؤمنان تعلق دارد، و خلیفه بعنوان

منتخب آنها تنها مأمور حفظ منافع جامعه است و در برابر آن مسئولیت دارد.

مبارزات خوارج با بیرحمی فراوان همراه بود. برخی از فرقه‌های آنان، مانند ازارقه (ازرقیان) همه مسلمانان را غیر از خودشان کسافر میدانستند و میگفتند که نباید در نماز آنها حاضر شد و غذای آنانرا خورد یا با زنهایشان وصلت کرد، چه همه در حکم کفار و بت پرستانند و نه تنها کشتن مردان بلکه کشتن زنان و کودکانشان نیز لازم است. در مبارزات آنها زنان هم شرکت میجستند و هنرنماییهای جنگی یکی از اینان بنام ام حکیم در تاریخ عرب جای خاص دارد. حاکم اموی عبدالله بن زیاد، که او نیز با همین بیرحمی با خوارج میجنگید، دستور داده بود تا همه جا نعشهای این زنان کشته شده را برهنه در عرصه کارزار باقی گذارند.

خوارج در عمل، طبق سنت همه گرایشهای جهان اسلام، به فرقه‌های متعددی تقسیم شدند که مهمترین آنها: ازارقه، اباضیه، بیهسیه، شبیبیه، صفریه، عجارده، قائمین، قاعدین، نجسات بودند، ولی این فرقه‌های انشعابی خود نیز هرکدام بعداً به فرقه‌های کوچکتری تقسیم شدند، بطوریکه در پایان قرن دوم هجری بیش از چهل فرقه بزرگ و کوچک «خارجی» در قلمرو اسلام وجود داشتند. خوارج اصالت سوره یوسف را در قرآن منکر بودند، زیرا وجود چنین سوره «شهوانی» را در قرآن در شأن خداوند نمیدانستند.^۱

۱ - برای بررسی بیشتر در باره خوارج:

ملل و نحل شهرستانی، چاپ قاهره، ص ۱۷۰-۲۳۴؛ مقدمه ابن خلدون، ص ۳۲۰ به بعد؛ تاریخ طبری، ص ۱۸۹۷ به بعد؛ کامل ابن الاثیر، ج ۵، ص ۲۵۴ به بعد؛ معجم البلدان یاقوت، ج ۳، ص ۴۲؛ فتوح البلدان بلاذری، ص ۵۶. I.P. Petrushevskii، اسلام در ایران، ترجمه فارسی ص ۵۳-۷۱؛ مقالات والفرق، ص ۱۳۱؛ ایضاح فضل بن شادان نیشابوری چاپ دانشگاه تهران، ص ۹۱-۱۹۳؛ Die religiös-Politische Oppositionsparteien در J. Wellhausen، چاپ برلین، ۱۹۰۱ و نیز در: Das arabische Reich und sein Sturz، چاپ برلین، ۱۹۰۲؛ Die Charidschiten در: D. Brünnow، چاپ اشترااسبورگ، ۱۸۸۴؛

.....
دومین انشعاب اساسی، پیدایش جنبش تشیع بود که میبایست در قرون بعد بصورت بزرگترین عامل دوگانگی در جهان اسلام درآید. با توجه به نقش خاصی که ایران در این دوگانگی داشته است و دارد، در فصل حاضر بخشی جداگانه به ارزیابی تحولات این انشعاب اختصاص داده شده است.

.....

فرقه مرجنه که پس از قتل علی و روی کار آمدن خلافت بنی امیه اعلام موجودیت کرد از نظر ایدئولوژیک در نقطه مقابل خوارج قرار داشت، یعنی معتقد بود که چون از عقیده باطنی افراد خبر نمیتوان داشت، میباید هر کسی را که مدعی مسلمانی است واقعاً مسلمان دانست و داوری در باره او را به خداوند محول کرد. عقیده مرجنه در باره جانشین پیامبر این بود که هر کس که بدین مقام منصوب شده باشد، ولو از شرایط لازم برخوردار نباشد واجب اطاعه است، و عصمت شرط خلافت نیست. این برداشتها کاملاً به نفع معاویه و خلفای اموی تمام میشد، زیرا چنین معنی میداد که خلافت آنها، خوب یا بد، امری است که به خواست خداوند صورت گرفته است و میبایست بسر حال مورد تأیید مسلمانان باشد. در سلسله مراتب خلافت، علی از نظر اینانی چهارمین جانشین محمد بود، بدین جهت پیروان تشیع با آنها شدیداً مخالف بودند، و حتی روایت میکردند که پیامبر این فرقه را «یهوده‌ده الامه» (یهودیان امت اسلام) خوانده است.

H. Lammens در: *Etudes sur le règne des Omeyyades*، چاپ بیروت، ۱۹۳۰؛ B. Spuler در: *Iran in Frühislamischer Zeit*، چاپ وین، ۱۹۵۲؛ E.G. Browne در: *A literary History of Iran*؛ Th. Nöldeke در: *Sklavenkrieg in Oriente*؛ I. Goldziher در: *Muhammedanische Studien*، ص ۱۸۲-۱۸۴؛ H. Laoust در: *Les schismes*؛ Cheikh Bekri در: *Le Kharidjisme berbère*؛ *quelques aspects du Royaume Rustamide*، مجله انستیتوی مطالعات شرقی، ناپل، سال ۱۹۵۷، XV، ص ۵۵-۱۰۸

این فرقه نیز، به رسم همه فرقه های دیگر اسلام، به فرقه های چهارگانه مرجئه خوارج، مرجئه قدریه، مرجئه جبریه و مرجئه خالص تقسیم شد و بعداً هرکدام از این فرقه های فرعی بنوبه خود چندین فرقه فرعی تر بدنبال آوردند که همه آنها نسام های بنیسانگذاران خود را گرفتند.

.....
اولین مکتبی که در اسلام به بحث میان طرفداران دو منطق جبر و اختیار پرداخت، مکتب «قدریه» بود که در نیمه پایانی قرن اول هجری بنیاد نهاده شد. منطق پیروان این مکتب این بود که چون نمیتوان خدا را در هیچ صورت دور از عدل شناخت، پس کارهای بد آدمیان و بطور کلی بیعدالتی ها، زورگویی ها، فریبکاری ها و گناهان و جنایات هم از خداوند ناشی نمیشوند و تصور اینکه خدا آدمیانی را با رفتار نکوهیده خلق کند و بعداً ایشان را مسئول همین رفتار بداند و کیفر دهد، اندیشه غلطی است، و بناچار باید باور داشت که آدمیان در اعمال خود و در انتخاب راهی که برمیگزینند آزادند و به همین اندازه نیز مسئولیت دارند.

این عقیده از لحاظ منطقی پذیرفتنی تر از اصل «تقدیر» بود، ولی به تذکر پتروشفسکی «اصل لایتغیر بودن تقدیر از لحاظ جنگهای کشورگشایانه خلافت عربی در آن زمان، سلاح عقیدتی بسیار مؤثری در دست خلافت بود که نمیشد آنرا کنار گذاشت. در عین حال این اصل تقدیر مستلزم اطاعت کورکورانه از خلفای اموی بود، بدین معنی که چون همه اعمال و وقایع تاریخی را خداوند قبلاً معین کرده، پس حکومت امویان نیز، هر قدر هم که ناخوشایند باشد، از پیش مقدر شده است و در برابر آن مقاومت نباید کرد. بهمین دلیل در همان اوان حدیثی ساختگی به پیامبر نسبت داده شد که «قدریه مجوسان امت منند»، زیرا این اصل اعتقاد به اختیار آدمیان، اصلی بود که آنسین زرتشتی (مجوس) بر آن بنیاد نهاده شده بود»^۱.

۱ - P. Petrushevskii در «اسلام در ایران»، ترجمه فارسی، ص ۳۱۶

گلدتسیهر از جانب خود قدریه را اندیشمندان می‌شمارد که نخستین گامها را در تاریخ اسلام در راه دفاع از آزادی اندیشه در برابر بندهای «جبر» اسلامی برداشتند.^۱

بنیانگذار مکتب قدریه مردی بنام «محمد بن عبدالله جهنی» بود که در سال ۸۰ هجری به امر عبدالملک مروان خلیفه اموی به عنوان مفسد فی الارض کشته شد. جانشین او «جعده بن درهم» معاصر هشام بن عبدالملک خلیفه بود. هشام او را نزد امیرالعراقین فرستاد که مجازاتش کند، و او نیز در روز عید قربان به نمازگاه رفت و پس از پایان نماز جماعت به حاضران گفت: «امروز میخواهم بجای گوسفند جعد را سر ببرم، زیرا او مدعی است که خدا با موسی سخن نگفت و با ابراهیم نیز عهدی در مورد بنی اسرائیل نبست»، و سپس سر جعد را گوش تا گوش برید. مبلغ این مکتب غیلان دمشقی بود که به فرمان هشام خلیفه دست و پایش را بریدند و زنده بر دارش کشیدند. از آن پس اصحاب حدیث و سنت و عده ای از صحابه محمد که هنوز زنده بودند از این مکتب دوری جستند و به پیروان خود توصیه کردند که به قدریه سلام نگویند و بر جنازه آنان نماز نگذارند و به عیادت بیمارانشان نروند تا مایه خشم خلفا قرار نگیرند.^۲

.....
اندکی پس از آن واصل بن عطاء شاگرد زاهد و عالم مشهور

۱ - I. Goldziher در: Introduction to Islamic Theology and Law، ص ۸۲

۲ - برای بررسی بیشتر در باره قدریه: -

C.A. Nallino در: Sul nome di « Qadariti »، مجله بررسیهای خاورشناسی RSO، رم، ۱۹۱۶، سال هفتم، ص ۴۶۱-۴۶۶، D.B. Macdonald در مقاله قدر Muhammedan doctrine، دائرة المعارف اسلام، ج ۲، L. Salisbury در: of Predestination and Freewill، مجله خاورشناسی امریکا JAOS، ج ۸، ۱۸۶۶، J. van Ess در: Umar II and his Epistle against the Qadariya، مجله Abr Nahrain، شماره ۱۲، سال ۱۹۷۱، ص ۱۹-۲۹، و همین محقق در: Studien zur Entstehung antiqadaritischer Überlieferung، مجله Der Islam، برلین،

بصره حسن بن یسار، که او نیز ایرانی تبار بود و عقیده قدریان را تأیید میکرد مکتب فلسفی دیگری را بنام معتزله بنیاد نهاد که بعداً گسترش بسیار یافت و یکی از پنج فرقه بزرگ اسلام (خوارج، مرجئه، شیعه، غلاة و معتزله) محسوب شد. معتزله با اصطلاح امروز خردگرایان (Rationalists) بودند که میکوشیدند تا در تحلیلهای خود بر منطق و تعقل تکیه کنند، و اعتقاد کورکورانه به جهان ماوراء الطبیعه یعنی شناخت خداوند را از طریق اشراق (Gnose) رد میکردند. بدین جهت آنان و همفکرانشان را غالباً باطنیان نیز میخواندند (در مقابل ظاهریان که معتقد به معنی ظاهری مطالب قرآن بودند). ولی خردگرایی معتزله از نوع آزاداندیشی قرن روشنگری نبود، یعنی در آن خرد در مقابل دین قرار نمیگرفت و اصل مذهبی توحید نیز مورد انکار واقع نمیشد، به عبارت دیگر منطق و فلسفه در خدمت الهیات درمیآمد نه اینکه اساس الهیات به پرسش گرفته شده باشد.

در زمان خلافت مأمون (۱۹۸-۲۱۸ هجری) آیین معتزله اسلام رسمی خلافت شناخته شد، ولی انگیزه مأمون در این اقدام حسابگریهای سیاسی بود. وی میکوشید تا مذهبی واحسد و اجباری را برای همه مسلمانان برقرار سازد، زیرا از همان نیمه دوم قرن اول هجری نهضت های خوارج و شیعیان و خرمدینان کار را بر خلافت دشوار کرده بودند. قیام این خرمدینان به رهبری بابک که در آذربایجان و غرب ایران آغاز شد و بیش از بیست سال ادامه یافت و صدها هزار تلفات به ارتش خلافت عباسی وارد آورد از جمله مهمترین این نساآرامی ها بود، بدینجهت مأمون برای فرونشاندن این جنبش ها و پایان بخشیدن به مخالفت های گسترده، استقرار یک مذهب واحد دولتی را ضروری دانسته بود.

معتزله نخستین کسانی بودند که اصل وجود یک مذهب دولتی را که برای همه مسلمانان اجباری باشد اعلام کردند و تعقیب کسانی را که مخالف آنان فکر میکردند ضروری شمردند، و بدین ترتیب حساب خود را از حساب «آزاداندیشان» جدا کردند. فرمان مربوط به رسمیت معتزله در سال ۲۱۲ هجری از جانب مأمون صادر شد و چند سال بعد

فرمان تازه ای از طرف او صدور یافت که بموجب آن قاضیان و علما و فقیهان میبایست از لحاظ معتقدات دینی مورد امتحان واقع شوند و هر کس که از قبول معتقدات معتزله امتناع ورزد محکوم به تبعید شود. امام احمد بن حنبل مؤسس مذهب حنبلی از جمله این تبعیدشدگان بود.

تعلیمات معتزله در باره آزادی اراده و مسئولیت آدمیان در مورد افعالشان، در آن دوران که نهضت‌های توده ای شدت گرفته و ارکان خلافت را متزلزل کرده بودند، اهمیت سیاسی تازه ای کسب کرد، زیرا شرکت کنندگان در این قیامها دیگر نمیتوانستند بگویند که اقدام ایشان را خداوند از پیش مقدر فرموده است و منوط به اراده خودشان نیست^۱.

معتزله به دوزخ و بهشت و معاد باور نداشتند و پل صراط را افسانه ای میدانستند و ترازوی حساب را پنداری کودکانه و برای همه اینها مفهوم هایی مجازی قائل بودند. در زمان مأمون یک سازمان بازرسی مذهبی بنام محنه تأسیس شد که نوعی از دیوانهای تفتیش عقاید (Inquisition) بعدی کلیسای کاتولیک بود، و اتفاقاً معنی آن نیز به معنی کلمه لاتینی inquisito بسیار نزدیک بود. این سازمان جانشین سازمان قبلی «صحيح الزندقه» شد که در زمان خلافت مهدی و هادی برای همین منظور بوجود آمده بود.

در عهد دو جانشین مأمون، واثق بالله و معتصم بالله خلفای بعدی عباسی مذهب معتزله همچنان مذهب رسمی خلافت باقی ماند، ولی مخالفت با این رسمیت بالا گرفت، بطوریکه مأمون امیرالکافرین و واثق و معتصم کافر خوانده شدند. در زمان واثق کار بجایی رسید که هنگام مبادله اسیران مسلمان با اسرای ارتش بیزانس، بدستور خلیفه از بازگرداندن اسرایی که اصول اعتزالی را نپذیرفته بودند خودداری شد و آنها را به بیزانس برگرداندند^۲.

۱ - P. Petrushevskii در «اسلام در ایران»، ترجمه فارسی، ص ۲۲۴

۲ - تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۳۵۱-۱۳۵۷

معتزله، پیش از سرکوبگری شدید دوران المتوکل، به نوزده فرقه فرعی بشرح زیر تقسیم شده بودند: اسواریه، بشریه، بهشمیه، تمامیه، جاحظیه، جبائیه، جعفریه ثقفی، جعفریه همدانی، خابطیه، خیاطیه، شحامیه، عمرویه، کعبیه، مرواریه، معمریه، نظامیه، اصلیه، هذیلیه، هشامیه، و هرکدام از اینها نیز به نوبه خود دارای شعبه هایی فرعی تر بودند.

با انتقال خلافت از واثق بالله به المتوکل، چهره مذهبی خلافت بکلی تغییر کرد و این بار معتزله خردگرا جای خود را به اشعریه جبری متعصب و بنیادگرا، یعنی یکی از ناخوشایندترین چهره های اسلام دادند. تغییر روش خلیفه «المتوکل» (۲۳۳-۲۴۷) نسبت به روش سه خلیفه پیشین وی گویای آشکار این واقعیت بود که تمام اوامر و نواهی دستگاه خلافتی که خود را جانشین تام الاختیار پیامبر اسلام و نماینده خداوند در روی زمین اعلام میکرد، از مصالح سیاسی و حکومتی خلافت و از سلیقه شخصی خلفا سرچشمه میگرفت و خدا و پیامبر و قرآن او سرپوشی بیش بر این سیاستها نبودند، زیرا حقایق آسمانی که اینان مدعی کلیدداری آن بودند و در مقام امیرالمؤمنین آنها را مستبدانه و با سرکوبگری به مؤمنین تحمیل میکردند

۱ - برای بررسی بیشتر در باره معتزله:

شهرستانی در الملل والنحل، ج ۲، ص ۵۷-۱۱۱۲، احمد بن یحیی بن المرتضی: طبقات المعتزله، بیروت، ۱۹۶۱؛ حسن جاراله زهدی: المعتزله، قاهره، ۱۹۴۷؛ ابن الخياط: کتاب الانتصار، چاپ قاهره، ۱۹۲۵؛ سید شریف جرجانی: شرح مواقف، چاپ ترکیه، ج ۳، ص ۲۸۲. فضل بن شادان: الايضاح، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۵۱، ص ۵ و ۶. D.B. Macdonald در مقاله Al-Mu'tazila در دائرة المعارف اسلام؛ A.S. Tritton در: Some of Mu'tazil Ideas about religion، مجله آموزشگاه مطالعات آسیایی و آفریقایی دانشگاه لندن BSOAS، سال چهاردهم، ۱۹۵۲، ص ۶۱۲-۶۲۲؛ J. Van Ess در: Une lecture à rebours de l'histoire du Mu'tazilisme، مجله بررسیهای اسلامی REI، شماره فوقالعاده، پاریس، ۱۹۸۴؛ M. Seddighi در: Some aspects of the Mu'tazil interpretation of the Qur'an، مجله Islamic Studies، کراچی، سال دوم، ۱۹۶۳، ص ۹۵-۱۲۰

نمی‌توانستند بدین آسانی عوض و بدل شوند.

متوکل خود معتزله را مرتد شناخت و بسهمراه آنها خوارج و شیعیان و پیروان سایر گرایش های مذهبی (خرمدینان، مانویان، زرتشتیان) و دهریان (بیدینان) را در معرض تعقیب و آزار قرار داد. حتی یهودیان و مسیحیان که در فقه اسلامی اهل ذمه بحساب می‌آمدند و مدارا با آنان لازم بود موظف شدند بر سر در خانه هایشان تصویر شیطان را نقش کنند تا مسلمانان متوجه شوند که این خانه، خانه کفر است^۱. به فرمان همین متوکل مقابر علی و حسین را در نجف و کربلا ویران کردند و به آنها آب بستند. در قسرن بعد خلیفه «القادر بالله» عباسی اصولاً فتوایی بنام «اعتقاد القادری» صادر کرد که تمام اصول جسبری مکتب «اشعری» را تشبیت و تمام اصول خردگرایی مکتب «اعتزالی» را تحریم می‌کرد. خود همین خلیفه - که نویسنده تجارب الامم بدو لقب «راهب بنی العباس»^۲ داده است رساله ای در رد معتزله و تکفیر آنان تألیف کرد و مقرر داشت این رساله هر روز جمعه بهنگام نماز جماعت در همه مساجد خوانده شود^۳. احکام او را فقها تأیید کردند و رسماً اعلام داشتند که خلق در برابر خالق عاجز و بی اراده اند، و باضافه تصریح کردند که هر صفتی که خدا در قرآن در باره خود آورده است (دیدن، شنیدن، راه رفتن، حرف زدن، لمس کردن) حقیقی است و نه مجازی.

توجه خاص خلفا و امرا به اشعریان وسیله مؤثری برای نفوذ آنان در دستگاه حکومتی و در عین حال رسوخ هرچه بیشتر تعصب در امور دینی شد، بطوریکه باید قرون پنجم و ششم را دوره نفوذ همه جانبه فقها نامید. بر اثر این نفوذ تحصیل علوم تحت الشعاع تعلیمات دینی قرار گرفت و حتی در غالب مدارس این عصر تحصیل علوم غسیردینی اصولاً ممنوع شد.

۱ - احسن التماسیم، ص ۴۳۹

۲ - تجارب الامم، ج ۳، حوادث سال ۳۸۱ هجری

۳ - تاریخ بغداد، ج ۴، ص ۳۸

از نظر اشعریه آدمی مجبور خلق شده است و عمل خوب و بد در نهاد او است. آنکس که پاک اعتقاد خلق شده جزای نیک اعمال خود را مییابد و آن دیگری به سزای کردار خود میرسد. آن کس که بدبخت و گمراه و زشتکار است از بدو خلقت و بنا به مشیت الهی چنین بوده است نه به اراده و میل خویش، و عین این برای نکوکاران و رستگاران نیز صادق است. خداوند هم فاعل خیر است و هم فاعل شر و بندگان را اختیاری نیست تا بتوانند به خواست خود مرتکب بدی شوند. این کار از طرف خدا خلاف عدل نیست، زیرا ظلم یعنی تصرف در آنچه در ملک متصرف نیست، در صورتیکه خداوند متصرف در جمیع عوالم امکان و مالک عالم و خلق عالم است، بنابراین آنچه بخواهد میکند و بدانچه اراده او است حکم میدهد و کسی را بر او بحشی نمیتواند باشد، زیرا در مال و ملک خود بمیل خود تصرف کرده است. مثلاً اگر کسی را با وجود عبادت ثقلین به دوزخ ببرد و دیگری را بسا همه معصیت جن و انس به جنت، مرتکب ظلمی نشده است، وقتی که ظلمی در میان نباشد موضوع بحث در باره عدل خداوند نیز مورد ندارد.

دعوت اشعری مخصوصاً بر اصل اعتقاد به جبر و عدم اختیار برای انسان و تسلیم به قضا و اعتقاد به تقلید محض از سنت متکسی است.

چون یکی از اجزاء معتقدات اشعریان امکان رؤیت خداوند بود، پیروان فرقه حنبلی که عقیده داشتند امام آنها بعد از مرگ خود کنار خداوند در عرش نشسته است^۱ در دوران قدرت آنان نیرو گرفتند، و یکی از دردسرهای فراوانی که به بسار آوردند نصیب طبری مورخ معروف ایرانی شد که چون در یکروز جمعه در مسجد جامع بغداد نظر وی را در باره جلوس امام حنبل در کنار خداوند جویا شدند و او پاسخ

۱ - احتمالاً این برداشت از کتاب حزقیال تورات گرفته شده است که به روایت آن داود در کنار یهوه بر تخت مینشینند و عصای پادشاهی را از دست او تحویل میگیرد (حزقیال نبی، باب سی و چهارم، ۱۱-۲۴)

داد که چنین چیزی امکان ندارد، بدو حمله بردند و وی به خانه خود گریخت و سنگربندی کرد و با توجه به اینکه شمار مهاجمان چندین هزار نفر بود آنقدر بر خانه او سنگ ریخته شد که تلی بزرگ فراهم آمد و ناچار صاحب الشرطه (رئیس پلیس) بغداد چند صد پاسسبان را به حفاظت او گماشت، و در عین حال از او خواست که نامه ای مبنی بر عذرخواهی بنویسد و نشستن امام احمدبن حنبل را در کنار خداوند و در روی عرش او تصدیق کند. و این همان طبری بود که سی جلد تفسیر بر قرآن نوشته بود.^۱

فرقه کرامیه که هم عقیده با اشعریه بودند میگفتند خداوند جسم است و «جسم او را حد و نهایت از ماتحت باشد، و او از جانب ماتحت خود مماس به عرش است، ولی در این اختلاف داشتند که این ماتحت بر همه عرش قرار دارد و یا بر جزئی از آن، زیرا به عقیده بعضی از آنها خدا جسم اجسم و سنگین ترین همه اجسام است و هیچ مسندی امکان جا دادن همه او را ندارد». فقیه بزرگ این فرقه، خواجه ابوبکر بن اسحاق کرامی، در عهد سلطان محمود غزنوی به حدی قدرت داشت که یکبار در صدد تکفیر و مهدورالدم شناختن ابوسعید ابوالخیر و کلیه پیروان او برآمد، و داستان مناظره او با ابوسعید در کتاب اسرارالتوحید به تفصیل آمده است.^۲ کرامیه در تمام دوره سلجوقیان در

۱ - یاقوت حموی، ج ۱۸، ص ۱۸۰؛ برای بررسی بیشتر در باره فرقه اشعریه: W. Spitta در: Zur Geschichte Abu-l-Hasan's al-Ash'ari، لایپتیگ، ۱۸۷۹؛ J. Schreiner در: Zur Geschichte des Aschariten، سخترانیهای هشتمین کنگره جهانی خاورشناسان در استکهلم، چاپ لینن، ۱۸۹۱، ص ۷۷-۱۷۷؛ R.C. Mc Carthy در: The Theology of al-Ash'ari، بیروت، ۱۹۵۳؛ W.C. Klein در: The Theology of al-Ash'ari، نیوهاون، ۱۹۴۰؛ G. Maqdisi در: Al-Ash'ari and the Ash'ariten in Islamic Religious History، مجله Studia Islamica، شماره های ۱۷ و ۱۸، پاریس، ۱۹۶۲ و ۱۹۶۳؛ D. Gimaret در: La doctrine d'al-Ash'ari، پاریس، ۱۹۹۰

۲ - متن فارسی این کتاب با عنوان اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید تألیف محمدبن منور مهینی، یکبار در سن پترزبورگ با ویراستاری ژوکوفسکی

خراسان قدرت و اعتبار بسیار داشتند و ناآرامی های مذهبی متعددی را بوجود آوردند و از عوامل بزرگ انحطاط فکری شدند^۱.

.....
شعوبیه فرقه ای بودند که با تأکید شدید بر ایرانی بودن خود و برتری تاریخی و فرهنگی که بر عرب داشتند به تلافی تحقیرهایی که از جانب خلافت های عربی بر ایرانیان وارد میشد، به تحقیر عرب و اهانت بر آنان برخاستند و با استناد به آیه ای از قرآن که «ما شما را به شعبه ها و قبایل مختلف تقسیم کردیم تا از یکدیگر شناخته شوید، و همانا که گرامی ترین شما نزد خداوند آن است که پرهیزکارترین شماست» (حجرات، ۱۳) هرگونه برتری قومی عرب را بر دیگران منکر شدند و در ارتباط با همین آیه خود را «شعوبی» نامیدند. مقابله ایرانیان با اعراب در آن هنگام از سه مجرای جداگانه آغاز شد: یکی قیام های نظامی و سیاسی، دیگری قیام های مذهبی که با مقاومت سخت دستگاه های خلافت روبرو شد، سومی مبعسارزه فرهنگی که توسط شعوبیه انجام میگرفت. افراد این فرقه در مرحله نخست دم از تساوی نژادی خویش با عرب میزدند، ولی بعداً خودشان مدعی برتری بر اعراب شدند، و در این زمینه کتابهای متعددی نوشتند. شعوبیه از اوائل قرن دوم تا قرن چهارم هجری همچنان به مبارزه خود ادامه دادند و در این راه سخنوران برجسته ای از ایشان که قبلاً از چند تن از آنان نام برده شد بدست عمال خلافت عباسی نابود شدند^۲.

خاورشناس روسی در سال ۱۸۹۹ (۱۳۱۷ هجری)، بار دیگر در تهران به اهتمام احمد بهمنیار در سال ۱۳۱۴ شمسی، و بار سوم در تهران به اهتمام ذبیح اله صفا در سال ۱۳۳۰ به چاپ رسیده است. منتخبی از آن نیز توسط بهمنیار در سال ۱۳۲۰ در تهران منتشر شده است.

۱ - برای بررسی بیشتر در باره فرقه کرامیه:

E. Bosworth در: *The Rise of the Karamiyyah in Khurassan*، مجله

Muslim World، سال پنجاهم، ۱۹۶۰، ص ۵-۱۴

۲ - به صفحات ۵۱۸-۵۲۱ مراجعه شود

ادوارد براون در کتاب تاریخ ادبیات ایران خود به نقل قول از J. Steiner محقق آلمانی مینویسد: «وجه مشترک همه این فرقه‌هایی که با نام قدریه و شعوبیه و معتزله و اخوان الصفا عمدتاً توسط ایرانیان پا گرفتند اعتراض مداوم و عمیق شعور و اصالت انسانی به تبعیض‌های جابرانه‌ای بود که تعلیمات تعصب‌آمیز بنام مذهب بر آنان تحمیل میکردند»^۱.

در مورد خاص نهضت شعوبیه، جلال‌همایی در مقاله تحقیقی جامعی در باره این نهضت در سال دوم مجله مهر چاپ تهران مینویسد که در دفتر تمدن اسلامی نه تنها صفحه‌ای، بلکه سطری نیست که نمونه‌ای از عقاید شعوبیه در آن ثبت نشده باشد، زیرا این جنبشی که از اواخر قرن اول هجری آغاز شد و تا قرن پنجم و حتی بعد از آن نیز ادامه یافت عامل زیربنایی رابطه ایران و اسلام در همه زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی آن بود. ملک‌الشعرا بهار نیز در کتاب «سبک‌شناسی» خویش متذکر میشود که یکی از عوامل بزرگ احیاء زبان پارسی و بوجود آمدن زمینه تدوین شاهنامه و امثال آن در خراسان تأثیر نهضت شعوبیه و آزادمردان ایرانی بوده است، و در این راستا بر کوششی تأکید میگذارد که از جانب شعوبیه در ترجمه آثار پهلوی مربوط به تاریخ باستانی ایران صورت گرفت. ذبیح‌اله صفا از جانب خود از تألیفات متعددی از نویسندگان شعوبی به زبان عربی نام میبرد که همه آنها در باره برتری فکری ایرانیان بر اعراب نوشته شده‌اند و از زمره این نویسندگان بختکان نجیب‌زاده ایرانی مؤلف کتاب «فضل العجم علی العرب و افتخارها» (به نقل از فهرست ابن ندیم)، هیثم بن عدی معاصر چهار خلیفه منصور و مهدی و هادی و هارون الرشید و مؤلف «مثالب الصغیر» و «مثالب الکبیر» و «اخبارالفرس» (به نقل از معجم الادبا)، سهل بن هارون دشت‌میشانی معاصر خلیفه مأمون و رئیس بیت‌الحکمه بغداد و مؤلف چندین کتاب در مثالب

۱ - E.G. Browne در «تاریخ ادبیات ایران»، ج ۱، ص ۲۹۲

اعراب (به نقل از ابن ندیم) و ابو عبیده معمر بن المثنی مؤلف «فضائل الفرس» (به نقل از معجم الادبا) هستند.^۱

.....

«فرقه کیسانیه طرفداران مختار بن ابوعبید ثقفی بودند که بعد از واقعه کربلا به خونخواهی حسین قیام کرد و قاتلان او منجمله شمر ذی الجوشن و عمر بن سعد را کشت و سر آنها را برای امام زین العابدین به مدینه فرستاد. بسیاری از ایرانیان از روی حسن نیت بدو پیوستند، ولی هدف او از این خونخواهی فقط دستیابی به قدرت بود. بدین جهت وقتی که امام زین العابدین - که اصولاً خیال قیام و مبارزه نداشت - به دعوت او برای قیام پاسخ نداد، وی به مدعی دیگر خلافت، محمد حنفیه فرزند علی و برادر ناتنی امام حسین روی آورد، ولی این بار نه برای اینکه او را به رهبری بخواند، بلکه برای اینکه محمد حنفیه و یارانش با او بیعت کنند، زیرا در این فاصله خودش مدعی دریاقت وحی از جانب خدا شده بود و به تقلید از قرآن با سجع و قافیسه حرف میزد. عبدالله بن زبیر حاکم مکه سپاهی به جنگ مختار فرستاد و در این جنگ مختار کشته شد و هفت هزار تن از سپاهیان او نیز که غالباً ایرانی بودند از دم تیغ تازیان گذشتند»^۲.

پیروان فرقه کیسانیه مریدان محمد بن حنفیه بودند و جمعی آیین حنفی داشتند، ولی در داخل این آیین خودشان به ده فرقه جداگانه تقسیم شدند که عبارت بودند از: کربیه، رضویه، هاشمیه، حارثیه، حریانیه، حرابه، بیانیه، مختاریه، اسحاقیه، حیانیه. همه این فرقه ها طبق معمول با یکدیگر اختلاف نظر داشتند، زیرا گردانندگان هر کدام برای تشبیت نام و مقام خود میبایست نظری غیر از دیگران داشته

۱ - برای بررسی بیشتر در باره شعوبیه: البیان والتبیین، ج ۱ و ۲ و ۳؛ الموشح، ص ۱۴۱-۱۴۴؛ عقدالفرید، ج ۳؛ ذبیح اله صفا، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، ص ۲۳-۲۶؛ در: V. Barthold: Die persische Schu'ubiya und die modern Wissenschaft، مجله Zeitschrift für Assyriologie، سال ۱۹۱۲، XXVI، ص ۲۴۹-۲۶۶

۲ - مروج الذهب، ج ۵، ص ۱۷۳؛ کامل ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۱ و ۲۶۱

باشند. بدین ترتیب فرقه حیانیه امامت را بعد از علی حق محمدبن حنفیه میدانستند و حسن و حسین را غاصب می‌شمردند^۱، و فرقه حریانیه بعد از محمدبن حنفیه پسرش حسن و بعد از او علی پسر حسن را امام میدانستند و چون علی فرزندی نداشت، اعلام کردند که محمدبن حنفیه به غیبت کبری رفته و در موقع خود ظهور خواهد کرد^۲. ماجرای امام حسن عسکری و امام دوازدهم بعدها عیناً بر همین الگو طراحی شد. حارثیه معتقد بودند که روح محمد حنفیه در بدن اسحاق بن زیدبن حارث حلول کرده است و فرقه حریبه مدعی شدند که محمدبن حنفیه به الوهیت رسیده و فرقه کریه گفتند که او در کوه رضوی زندانی است تا زمانی که دوباره مأمور خروج شود.

همانطور که پس از درگذشت امام حسین گروهی محمد حنفیه را امام دانستند، پس از درگذشت امام زین العابدین کسانی بجای امام محمد باقر قائل به امامت زید پسر دیگر او شدند، و این فرقه زیدییه نام گرفتند. به نوشته شهرستانی علت اختلاف زید و برادرش این بود که محمد باقر، همچون پدرش، اهل قیام و کشمکش نبود، در حالیکه زید شرط اساسی امامت را قیام با شمشیر میدانست و حتی روزی گستاخانه به برادر گفت که پدر ما امام واقعی نبود، زیرا هرگز خروج نکرد و شمشیری نکشید^۳.

زید خودش علیه هشام بن عبدالملک خلیفه اموی قیام کرد ولی کشته شد و حاکم کوفه سر او را برای هشام به دمشق فرستاد و تنش را بدستور خلیفه بسه دار آویخت و پس از مدتی کسالبدش را سوزاندند و خاکسترش را به فرات ریختند، و یکی از شاعران دربار خلافت بسه طنز در باره او سرود که: «زید را برای شما به ساقه خرما بر دار کردیم، و هرگز یک مهدی را ندیده بودیم که بر تنه درختی بر دار شده باشد». پسر زید نیز که بسه

۱ - مقیاس الهدایة، ص ۸۲

۲ - ابوالحسن اشعری در «مقالات الاسلامیین»، ج ۱، ص ۲۰

۳ - الملل والنحل، ج ۱، ص ۲۵۱

خراسان گریخت و به خونخواهی پدر برخاست بدست سردار اعزامی ولیدبن عبدالملک کشته شد و جسد او تا هنگام قیام ابومسلم و سقوط خاندان اموی بر سر دار ماند. دولت ادرسیان مراکش و دولت ائمه یمن و دولت علویان طبرستان همه از پیروان زیدیه بودند و امروز آیین زیدی آیین رسمی کشور یمن، تنها کشور شیعه دیگر جهان بغیر از ایران است.

فرقه ادرسیه پیروان ادریس بن عبدالله فرزند امام حسن هستند که بنیانگذار دولت ادرسه در مراکش بود و خاندان کنونی سلطنتی این کشور خود را از راه او جانشین پیامبر اسلام می‌شمارند، ولی خود ادریس با توطئه هارون الرشید پس از رسیدن به مراکش مسموم شد.

.....
امام جعفر صادق ششمین امام شیعه نخست فرزند ارشد خود اسماعیل را به جانشینی تعیین کرد، ولی وی به روایت شماری از راویان و محدثان فاسق و شرابخوار از کار در آمد، بطوریکه پسرش او را از جانشینی خود خلع کرد و پسر چهارم خویش^۱ (امام موسی کاظم) را جانشین خود ساخت، و اتفاقاً اندکی بعد خود اسماعیل درگذشت.

برداشتهای مورخان در باره این جانشین مخلوع متفاوت است. مثلاً کشی روایت میکند که هنگامیکه خود او با امام جعفر صادق در سرای خلیفه نشسته بود شنید که امام به فرزندش اسماعیل به عنوان «فاسق» وعده دوزخ داده است^۲ و عطا ملک جوینی مینویسد کسه امام صادق فرمود اسماعیل نه فرزند من است بلکه شیطان است که در صورت او ظاهر آمده است^۳. در عوض پیروان فرقه اسماعیلیه معتقدند که چون اسماعیل از جانب امام صادق به جانشینی تعیین شده بود و امام که معصوم است نمیتواند در انتخاب خود خطا کند بناچار مقام امامت از امام صادق به بعد به اسماعیل و فرزندان او تعلق میگیرد و نه به موسی کاظم و فرزندان او، و بر همین زیربنای عقیدتی است که آئین اسماعیلیه

۱ - مقالات الاسلامیین، ج ۱، ص ۶۴-۷۹

۲ - رجال کشی، ص ۲۴۴

۳ - تاریخ جهانگشای جوینی، ج ۳، ص ۱۴۵

قوام گرفته است. این فرقه معروف جهان تشیع در تاریخ اسلام نقش مهمی ایفا کرده است که حکومت فاطمی مصر و سلسله خلفای آن و جنبش های پسر و صدای حسن صباح و قرامطه و مستعلویه و نزاریه و فرقه دروز در سوریه و لبنان جلوه های مختلف آنند.

آیین اسماعیلی در قرن سوم هجری بوسیله یک ایرانی بنام میمون بن دیصان اهوازی معروف به القداح و همفکر او محمد چهاربختان از بزرگان شعوبیه بنیانگذاری شد و بسرعت در ایران و شام و یمن و شمال افریقا رواج یافت و در پایان قرن سوم هجری به تشکیل سلسله فاطمی در شمال افریقا و به تشکیل خلافت فاطمی در مصر انجامید.

تعالیم اسماعیلیه فاطمی شامل دو بخش ظاهری و باطنی بود که اولی در دسترس عموم گذاشته میشد، و دومی ویژه خواص بود. این بخش «تعالیم باطنی» مرکب از دو قسمت «تأویل» یعنی تعبیر ایهامی قرآن و شریعت و «حقایق» یعنی فلسفه و علوم و تلفیق آنها با الهیات است. در بخش تأویل، دوزخ حالت جهل که اکثریت افراد بشر در آن غوطه ورنند، و «بهشت» وصول به کمال دانش که بر اثر کسب تعلیمات باطنی اسماعیلیه طی چند مرتبه حاصل میشود معنی میشود که هر دو بدین جهان، و نه به جهان دیگر ارتباط دارند.

میان خود این فرقه ها نیز مانند دیگر فرقه های جهان تشیع، اختلاف نظرهایی گاه بنیادی وجود دارد: پیروان فرقه خلطیه، به گفته «تحفه اثنی عشریه» بر این عقیده اند که: «آنچه در قرآن و احادیث از نماز و روزه و زکوة و حج و غیره وارد شده است همه محمول بر معانی آنها است و معنی دیگر ندارد، و قیامت و بهشت و دوزخ را بالکل انکار کنند»^۱.

فرقه خنفریه پیروان علی بن خنفری داعی اسماعیلی یمن هستند که به روایت حورالعین «همه محرّمات را حلال دانست و مساجد را خراب کرد و دعوی نبوت نمود»^۲.

فرقه دروزیه نام خود را از حمزه زوزنی ملقب به درزی (خیاط)

۱ - تحفه اثنی عشریه، ص ۱۶

۲ - حورالعین، ص ۱۹۹، نقل توسط محمد جواد مشکور در تاریخ شیعه، ص ۲۳۳

گرفته اند که الحاکم بامرالله خلیفه فاطمی مصر را تجسم خداوند میدانست^۱ و عقاید آنان آمیخته ای از معتقدات زرتشتی و بودائی و اسلامی است. دروزیان اکنون در لبنان و منطقه جولان سوریه بسر میبرند و خودشان را موحدون میخوانند^۲.

فرقه صباحیه پیروان حسن صباح هستند که در باره آنان قبلاً توضیح داده شده است.

فرقه غیاثیه پیرو ادیب و شاعری اسماعیلی هستند که در کتابی بنام بیان، مفاهیم وضو و نماز و روزه و دیگر احکام اسلامی را با معیارهای مکتب باطنیه یعنی مفاهیمی جز صورت ظاهری آنها ارائه داشته و تصریح کرده است که آنچه تاکنون عوام از این احکام فهمیده و بدان عمل کرده اند خطا است^۳.

فرقه ناصریه پیروان ناصر خسرو شاعر و اندیشمند نامی قرن پنجم ایرانند و بیشتر آنان در حال حاضر در بدخشان (تاجیکستان) بسر میبرند^۴.

آقاخان اول در سال ۱۲۵۴ (قمری) از محلات به هندوستان مهاجرت کرد. دودمان آقاخان از اعقاب کیابزرگ امیرند و مدعی هستند که نسبشان از طریق خاندان فاطمیه به علی و فاطمه میرسد. آقاخان کنونی (کریم خان) چهل و هشتمین امام بعد از علی است. نزاریان پیرو آقاخان اکنون به شمار کم در بدخشان، سوریه، عمان، محلات، و به شمار بیشتر در افریقا و تانزانیا و بخصوص در هندوستان (بیش از ۲۵۰ هزار نفر) بسر میبرند. شاخه دیگر اسماعیلیان بنام مستعلیان در یمن و هندوستان (گجرات) ساکن است که در آنجا بهارا (بمعنی بازرگانان) خوانده میشوند و شمارشان اندکی بیش از ۱۵۰ هزار نفر است. همه نزاریان باید یکدهم درآمد خودشان را

۱ - به صفحه مراجعه شود

۲ - برای بررسی بیشتر در باره فرقه دروزیه: Sylvestre de Sacy در Exposé de la religion des Druzes، چاپ پاریس، ج ۲، ص ۲۳۸

۳ - تحفه اثنی عشریه، ص ۹

۴ - خاندان نویختی، ص ۲۶۵

هر سال به آقاخان پردازند.

اسماعیلیه نیز، مانند سایر فرقه های شیعه، در طول زمان و باقتضای پاسخگویی به منافع خصوصی کارگردانان خود به قریب سی فرقه مختلف تقسیم شده اند که مهمترین آنها عبارتند از: آقاخانیه، ابوسعیدیه، بابلیه، باطنیه، برقعیه، بهره، تعلیمیه، حمیریه، خرمیه، خطاییه، خلطیه، خنصریه، سبعیه، صبحیه، عبیداللهیه، غیاثیه، فاطمیه، خدائیان، قرامطه، مبارکیه، محرره، مستعلویه، مقیعه، مهدویه، میمونیه، ناصریه، نزاریه.

قرمطیان شعبه ای از اسماعیلیه بودند که معتقد بودند شمار امامان نیز مانند پیامبران مرسل نباید از هفت بیشتر باشد. بعقیده ایشان اکنون فقط باید چشم براه ظهور پیامبر هفتم مهدی بود (بدنبال آدم، نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد). بنیانگذار این فرقه مردی بنام حمدان بود که در دهکده بهرام کشاورزی و گاوداری داشت و بعزت کوتاهی دستها و پاهایش

۱ - برای بررسی بیشتر در باره اسماعیلیه: فهرست ابن ندیم، ص ۲۶۴-۲۶۹؛ نهاییه الادب نویری، ج ۲۳؛ اختیار معزقه الرجال کشی، تاریخ جهانگشای جوینی، الملل والنحل شهرستانی، الخطط مقریزی، المقالات والفرق، الفرق بیسن الفسوق بغنادی، سیاستنامه نظام الملک، میزان الاعتدال، جامع التواریخ، رجسال نجاشی، تبصرة العوام، بیان الادیان، سفرنامه ناصر خسرو، اعلام اسماعیلیه، تاریخ بیهقی، خاندان نوبختی، فلسفه التشریح محمانی، ام الکتاب، طائفة الاسماعیلیه دکتر کامل حسین؛ عبیداله مهدی حسن ابراهیم حسن؛ تاریخ فرقه های شیعه دکتر محمد جواد مشکور؛ کشف المحجوب ابوعقوب سجستانی، ویراستاری هانری کریس و دکتر معین؛ معجم الانساب، ترجمه از زامباور؛ B. Lewis در: The Origins of Ismailism (کمبریج، ۱۹۴۰) و: Les Assassins, terrorisme et politique dans l'Islam médiéval (پاریس، ۱۹۸۲)؛ I. Ivanov در: The Alleged Founder of Ismailism (بمبئی، ۱۹۴۶) و Brief Survey of the Evolution of Ismailism (لیدن، ۱۹۵۲) و Studies in early Persian Ismailism (بمبئی، ۱۹۵۵)؛ M.G.S. Hodgson در: The Order of Assassin (لاهه، ۱۹۵۵) و The Isma'ilit State (کمبریج، ۱۹۶۸)؛ C.E. Nowell در: The Old Man of the Mountain، مجله Speculum، سال ۱۹۴۷، ص ۱۱۰-۱۲۷

قرمطی لقب گرفته بود. در اواخر قرن سوم هجری طرفداران او از طرف رئیس پنهانی فرقه خود که محل اقامتش همواره ناشناخته بود و «صاحب الظهور» نامیده میشد دولتی در الاحساء مرکز بحرین به وجود آوردند و اندک اندک با استفاده از عدم محبوبیت خلافت عباسی در میان توده مردم، بحلی قدرت گرفتند که در یمن و سوریه محرک انقلاباتی شدند. در سال ۲۸۸ قرامطه لشکریان خلیفه را در نزدیک بصره تارومار کردند، بطوریکه تنها خود سردار عرب توانست سالم به بغداد بازگردد. دو سال بعد همین قرمطیان تا دروازه های دمشق را غارت کردند. زکویه بهرام به کاروانی از حجاج حمله برد که در آن بیست هزار حاجی کشته شدند. سال بعد در حمله به کاروانی دیگر از حاجیان، ۲۲۰۰ مرد و سیصد زن بدست قرمطیان بقتل رسیدند و عده بسیاری نیز اسیر شدند. اندکی پس از آن شهر کوفه بمدت شش روز از طرف آنان غارت شد. ولی مهمترین کار قرامطه حمله به مکه در عید قربان سال ۳۱۷ هجری بود که طی آن شهر مکه بدست آنها افتاد و غارت شد، و چند هزار تن حجاج در جریان انجام مراسم حج گردن زده شدند، و چون زیارت کعبه از نظر قرامطه بت پرستی شمرده میشد، سنگ معروف حجرالاسود بدست آنان به دو نیم شد و به بحرین برده شد، و بیست سال تمام در الاحساء ماند تا سرانجام خلیفه فاطمی مصر آنرا با پرداخت مبلغی کلان به مکه بازگرداند.

ناصر خسرو که در سال ۴۴۳ مدت نه ماه در الاحساء بود، در باره دولت قرامطه مینویسد که سی هزار بنسده زرخرید از زنگیان و حبشیان از جانب حکومت به رایگان در اختیار کشاورزان بودند و آرد مردم به رایگان در آسیای دولتی آرد میشد. لشکری مرکب از ۲۰ هزار تن آماده به رفتن به میدان جنگ بود. مردم شهر نماز نمیخواندند و روزه نمیگرفتند، ولی کسی را نیز از این دو کار منع نمیکردند. در شهر مسجد آدینه نبود و خطبه و نماز جمعه خوانده نمیشد. و

۱ - فهرست ابن ندیم، ص ۲۳۸؛ فرق الشسیعه نوبختسی، ص ۱۰۵-۱۱۱،
 E.G. Browne در تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، ص ۵۸۲-۵۸۵؛ M.J. de Goeje در
 Mémoires sur les Carmathes du Bahrein ص ۲۶-۲۳

مینویسد که پیوسته اسبی با طوق و افسار بر کنار گور بوسعید بن بهرام سردار بزرگ قرامطه بسته بود تا چون بوسعید از گور برآید بر آن نشیند. گویند بوسعید به فرزندان خویش گفته بود که چون من از میان مردگان باز گردم و شما مرا باز شناسید نشان ما آن باشد که مرا بسا شمشیر من گردن بزنید، اگر من باشم در حال زنده شوم، و این قاعده بدان نهاده بود که بعد او کسی دعوی بوسعیدی نکند.^۱

در قرن چهارم هجری متعصبان در بغداد و برخی دیگر از مراکز اسلامی شروع به مخالفت آشکار با دانشمندان و اهل نظر و تحقیق و بحث و استدلال کردند، و چندی بر این نگذشت که در قرن پنجم و ششم تکفیر فلاسفه و حکما آغاز شد و نسبت دادن الحاد و زندقه بدانان رایج گشت. در این موقع بود که عده ای به فکر افتادند که برای نشر علوم عقلی و نزدیک کردن دین و حکمت با یکدیگر رساله های مختصر و ساده ای بی آنکه نام مؤلف آن ها آشکار باشد بنویسند و انتشار دهند. برای این مقصود یک گروه سری از میان مسلمانان بوجود آمد که چندی با فعالیت مشغول نشر عقاید خود بودند و خود را اخوان الصفا نامیدند. اینان میکوشیدند اصول حکمت و فلسفه را با مبانی اسلامی سازش دهند و فاصله ای را که میان حکما و اهل دین پدید آمده بود از میان بردارند.

۱ - سفرنامه ناصر خسرو، ص ۱۰۹-۱۱۲. برای بررسی بیشتر در باره قرامطه: صورة الارض، ص ۲۹۵-۳۰۶؛ تجارب الامم، ج ۱؛ تاریخ الاسلام السياسي حسن ابراهیم حسن، ج ۳؛ A. Mez در: Die Renaissance des Islams im XI Jahrhundert، ج ۲؛ L. Massignon در: Esquisse d'une bibliographie، Qarmate، یادنامه برارون، ۱۹۲۲، ص ۳۲۹-۳۳۸؛ W. Ivanow در: Ismailis and Qarmatians، مجله انجمن آسیائی سلطنتی انگلستان، شعبه بمبئی، سال ۱۹۴۰، XVI (سری جدید)، ص ۴۳-۸۵؛ M. Farsi در: La Qarmatisme، révolte des esclaves contre les maîtres، مجله انستیتوی ادب و هنر عرب تونس IBLA، سال ۱۹۶۰، XXIII، ص ۷-۵۰؛ M.J. de Goejes در: La fin de l'empire des Carmathes de Bahrein (لیدن، ۱۸۸۶)

نویسندگان این مراسلات بسه نوشته القفطی در اخبارالحکما
 ابوالحسن زنجانی، ابواحمد المهرجانی، ابوسلیمان محمدالبستی،
 ابوالحسن العوفی و زید بن رفاعه بوده اند. اینان ۵۱ رساله در همه اجزاء
 فلسفه علمی و عملی بنام رسائل اخوان الصفا نوشتند شامل ۱۴ رساله
 در ریاضی، ۱۷ رساله در طبیعیات، ۱۰ رساله در علوم عقلیه، ۱۱
 رساله در امور شرعی و الهیات، باضافه یک رساله خلاصه همه اینها.
 از رسائل اخوان الصفا خلاصه ای عربی بنام مجمل الحکمه
 تنظیم شده که در دوران تیمور به دستور او به فارسی ترجمه شده و یک
 نسخه خطی از این ترجمه در اختیار ادوارد براون (فهرست نسخه های
 خطی شرقی پرفسور ادوارد براون، کمبریج، ۱۹۳۲) بوده است. بنا بسه
 توصیه حاجی خلیفه معروف، از روی این ترجمه فارسی، ترجمه ای بسه
 ترکی نیز در دوران حکومت عثمانی تهیه شده بوده است.

۱ - رسائل اخوان الصفا تاکنون بصورت‌های مختلف در مصر و لبنان و هندوستان و
 در اروپا به چاپ رسیده اند. متن کامل عربی این رسالات در سالهای ۱۳۰۶ و
 ۱۳۱۸ و ۱۳۳۱ و ۱۳۴۷ قمری در مصر و در سالهای ۱۳۰۱ و ۱۳۰۵ هجری و
 ۱۸۱۲ و ۱۸۴۶ میلادی در بمبئی و کلکته منتشر شده است. در همین سال ۱۳۰۱
 هجری (۱۸۸۴ میلادی) ترجمه فارسی کاملی از این رسائل توسط ملک الکتاب
 شیرازی در بمبئی منتشر شده است.

در اروپا، ترجمه فرانسوی این رسائل از روی ترجمه ای که قبلاً توسط James
 Michaël در سال ۱۸۳۰ در لندن بچاپ رسیده بود، توسط ایران شناس فرانسوی
 Garcin de Tassy در سال ۱۸۶۱ در پاریس و ترجمه خلاصه شده ای از آنها بسه
 زبان آلمانی همراه با متن عربی آن توسط Friedrich Dietrici در سال های ۱۸۸۳
 تا ۱۸۸۶ در لایپتسیگ و برلین با عنوان عربی «خلاصة الوفا فی اختصار رسائل
 اخوان الصفا» انتشار یافت. بنظر میرسد که قبلاً نیز خلاصه آلمانی دیگری از این
 رسائل در سال ۱۸۲۷ در برلین بچاپ رسیده بود.

در باره رسائل اخوان الصفا بررسیهای جامعی از جانب دانشمندان مختلف انجام
 گرفته که از جمله نویسندگان آنها میتوان از جرجی زسندان در تاریخ آداب اللغة
 العربیه، و احمد امین در ضحی الاسلام، و دکتر ذبیح اله صفا در رساله ای که در
 همین باره در سال ۱۳۳۰ در مجله آموزش و پرورش بچاپ رسیده، و همچنین از
 مقاله تحقیقی جالبی از خاورشناس فقید ایتالیایی Alessandro Bausani با عنوان

آزاداندیشان

بهمان نسبت که سازمان حکومتی خلافت در راه تحکیم قدرت و نفوذ خود پیش میرفت، نهضت‌های مخالف یا معترض نیز اندیشه‌ها و معتقدات خود را آشکارا یا در لفافه و بصورتی زیرزمینی ترویج میکردند. یکی از مظاهر چشمگیر این جنبش‌های «سیاسی - فرهنگی» ترجمه کتاب‌های مهم فرهنگها و تمدن‌های بیگانه بود که با دنیای عربی و با آئین نورسیده اسلامی هیچگونه وجه مشترکی نداشتند. این جنبش که در آغاز آهسته و بی سر و صدا بسود تدریجاً شتاب گرفت و از مرحله ابتکارهای فردی به مرحله کارهای دسته جمعی و مشترک پا نهاد. مهمترین این ترجمه‌ها از فارسی و سپس از یونانی و سریانی انجام گرفت.

دستگاه حکومتی عباسی خیلی زود متوجه اهمیت این جنبش شد و بفکر کنترل و هدایت آن افتاد، و مؤثرترین وسیله برای تأمین این منظور رسمی کردن این نهضت و قانونی کردن آن بود، و با همین دیدگاه بود که در زمان خلافت مأمون «دارالحکمه» در بغداد بوجود آمد. مورخان مسلمان پیوسته کوشیده اند تا تأسیس این «خانه دانش» را تنها به حساب فرهنگ پروری دستگاه خلافت عرب بگذارند، ولی واقعیت این است که این فرهنگ پروری به اقتضای مصالح حکومتی و سیاسی بدین خلافت تحمیل شد و اقدامی نه ابتکاری بلکه دفاعی بود. این دارالحکمه سازمانی علمی بسا بودجه‌ای زیاد و دارای کتابخانه‌ای بزرگ بود که بصورت یک اداره دولتی انجام وظیفه میکرد، و یکی از وظایف عمده آن یافتن دانشمندان و مترجمانی از ملیتهای مختلف و اشتغال دادنشان در این سازمان بود.

بموازات این برنامه حکومت، جنبش‌های «اپوزیسیون» نیز تلاش میکردند تا از شرایط موجود برای گسترش میراث فرهنگی

L'enciclopedia dei Fratelli della purità که در سال ۱۹۷۸ در مجله مطالعات شرقی ناپل منتشر شده است، نام برد.

۱ - H. Manna در: Islam et hérésie، پاریس، ۱۹۹۷، ص ۲۰

غیراسلامی خود و تحکیم نفوذ خویش در میان طبقات مختلف جامعه بهره گیری کنند. نمونه گویایی از این تلاش را در مورد رسوخ اندیشه های مانوی میتوان یافت، که چندین گرایش مستقل اپوزیسیون فکری و فرهنگی در برابر خلافت عباسی عمدتاً از آن مایه میگرفت، و اهمیت نفوذ آنرا در جامعه اسلامی قرون سوم و چهارم هجری از شمار فراوان کتابها و رسالاتی میتوان دریافت که در این مدت بر ضد آن نوشته شد. به تعبیر یک محقق عرب «در این نبرد اندیشه ها و مصالح همه مسائل فلسفی به بحث گذاشته میشد، و برنده بزرگ این بحث موضوع اصلی آن یعنی «خرد» و نه ایمان بود که ابن مقفع آنرا خمیرمایه زندگی و گرانبهاترین نعمت وجود نامیده بود»^۱.

کادر مباحثات تدریجاً از چهارچوب اسلام و دو مذهب دیگر ابراهیمی (یهود و مسیحیت) فراتر رفت و بصورت گفتگوی اندیشمندان مذهبی و آزاداندیشان غیرمذهبی متعلق به افق ها و سنن فرهنگی مختلف: فلسفه یونانی، خردگرایی، اصلاح طلبی، تصوف، مانویت و غیره در آمد. Ernest Renan در این باره در مقاله تحقیقی خود با عنوان «اسلام و دانش» گزارش خاورشناس هلندی R. Dozy را در باره گفتگویی که در قرطبه، پایتخت اسپانیای مسلمان، میان یک دانشمند آزاداندیش این شهر و یک فقیه پارسای اندلسی در بازگشت این فقیه از بغداد صورت گرفته بود و صورت مجلس آن بدست این محقق رسیده بود، ترجمه کرده است که بموجب آن استاد قرطبه ای از این فقیه میپرسد که آیا در سفر خود به بغداد در بحث های فلسفی «متکلمین» شرکت کرده است یا خیر؟ و او پاسخ میدهد که دو بار در چنین بحثهایی حضور داشته است ولی دیگر چنین کاری نخواهد کرد، و چون استاد علت آنرا میپرسد، وی توضیح میدهد که در جلسه بحث نه تنها مسلمانان را حاضر دیده، بلکه همه نوع افراد دیگر، از دهریون و ملحدین و مادیون و مجوسان و مانویان و جهودان و ترسایان را نیز

۱ - R. Sfaxi در مقاله تحقیقی *Le rationalisme radical dans la pensée*

arabo-islamique، مجله Arabica، سال ۱۹۸۱.

در آنجا شریک مباحثه یافته است، و در آغاز جلسه از زبان رئیس مجمع این هشدار را خطاب به همه حاضران شنیده است که ما در اینجا برای بحث عقلانی گرد آمده ایم و یقین داریم همگی شما از شرط شرکت در این گفتگوها آگاهید. با ایسن وجود، بار دیگر به مسلمانان حاضر در جلسه یادآوری میکنم که در مباحثات خود بدانچه در کتاب مقدستان آمده یا بدانچه پیامبرتان گفته است استناد نکنید، زیرا که ما به هیچکدام از آنها اعتقاد نداریم. ما در اینجا فقط بدانچه با خرد و منطق مرتبط میشود احترام میگذاریم و تنها آنرا قابل بحث و فحص میدانیم، و شاهد آن بوده که همه حاضران به نشان تصدیق برای گوینده کف زده اند. و پارسای اندلسی نتیجه گرفته است که: چطور میتوانم بار دیگر در چنین مجامع شرک و الحاد شرکت کنم؟^۱

شهرت علمی و ادبی و اهمیت سیاسی - نظامی و وجود مشترک بنیادگرایان و آزاداندیشان ایران و اغتشاشات دائمی آن بخوبی نماینده تحولات بنیادی این دوران هستند، چنانکه در همان حال که علی بن ابیطالب کوفه را مخزن الایمان و قبه الاسلام نامیده بود^۲، یک مورخ عرب آنرا اولین شهر مسلمانی نامید که شیطان در آن پایگاه برقرار کرده است^۳.

در دوران خلافت عباسی، به همه این «مجتمع شرک و الحساد» مانویت نام داده شد و بر مانویت نیز نام زندقه نهاده شد (که خود آن صورت عربی شده کلمه پهلوی زندیک است). در میان مورخان عرب جاحظ در این باره اختصاصاً به تفصیل سخن گفته است^۴.

بسیاری از آزاداندیشان عضو این مجامع از جانب محاکم خلافت محکوم به مرگ شدند و بسیاری نیز به زندان افتادند. یکی از سرشناس ترین اینان شاعر نامدار بشارین برد بود که اصلی ایرانی داشت

۱ - E. Renan در: *L'islamisme et la science*، نقل از مجله *Le contrat social*، پاریس، ۱۹۵۸، ص ۳۵۶

۲ - معجم البلدان، ج ۴، ص ۴۹۲

۳ - حسین احمد نراقی در تاریخ الکوفه، نجف، سال ۱۳۸۰ قمری، ص ۲۶۳

۴ - جاحظ در کتاب الحيوان، ج ۴، ص ۴۴۷-۴۵۰

و از طخارستان آمده بود. اشعار وی که نه تنها در بصره و بغداد، بلکه در تمام امپراتوری اسلام دهان بدهان میگشت چنان زیبا بود که شاعر و متفکر بزرگ نایینای دیگر عرب، ابوالعلاء معری، بسیاری از آنها را بعنوان فصیح ترین اشعار عرب در «رسالات» خود نقل کرده است. بشار را در ۸۰ سالگی و در نایینایی، به اتهام زندقه آنقدر تازیانه زدند که پیش از پایان حد شرعی، در زیر تازیانه جان سپرد.

با تذکر این واقعیتها، ریچارد فرای میپرسد:

«میتوان پرسید که اختیار بازشناسی دیندار از کافر در اسلام با کیست؟ در آشفتگیهای دو قرن اول اسلامی و سپس ظهور گروههای روشنفکر و آزاداندیش قرن سوم یعنی معتزله و پرداختن به مباحث فلسفی و دینی در بغداد، چه کسی یارای آن را داشت تا در باره اعتقاد راستین مسلمانان داوری کند؟ واقعیت این بود که هرگاه شورش علیه حکومت عباسی درمیگرفت، اگر رهبران شورش عرب بودند آنرا جنبشی ضداسلامی معرفی میکردند و شیعی یا خارجی میخواندند، و اگر شورش بدست ایرانیان برپا شده بود آنرا زرتشتی و ضد اسلامی قلمداد میکردند، در صورتیکه هدف نهائی همه شورشیان کمابیش یکی بود و آن درهم شکستن سلطه خلفا بود»^۱.

قاطعیتی که بسیاری از مورخان اسلامی در طبقه بندی قیام های آغاز دوران خلافت عباسی بکار برده اند هیچ کمکی به شناسایی واقعیت های مربوط بدین قیامها نمیکند، چنانکه در همان حال که بسیاری از آنان خرمدینان را فرقه ای زرتشتی دانسته اند مقدسی آنها را یکی از فرقه های اسلامی در بخش روستایی ایران میدانند.^۲

مفهوم زندقه و زندیق از زمان ساسانیان که برای نخستین بار در کتیبه کرتیر مویدان موید زمان شاپور اول بدان اشاره شده، بارها تفاوت کرده است. در دوران متأخر ساسانی این اصطلاح را برای پیروان آئین مانی بکار میبردند، و در قرون اول هجری نیز با همین مفهوم تلقی

۱ - R. Frye: عصر زرین فرهنگ ایران، ص ۱۴۷

۲ - التقاسیم، ص ۳۷

میشد، چنانکه جعدبن درهم در زمان خلافت بنی امیه به همین اتهام کشته شد، در صورتیکه وی فرضیه پرداز اصلی مکتب معتزله بود و بنا مانویت ارتباطی نداشت. ولی تدریجاً این اصطلاح در جهان اسلام به همه افراد یا فرقه هایی اطلاق شد که اندیشه هایشان نشانی از ثنویت (dualisme) داشت و بعداً از آن نیز فراتر رفت و شامل هرگونه اعتقادی شد که با اصول اسلامی مبیانت داشت. آزار متهمان بسه مانویت در زمان خلافت مهدی و هادی سومین و چهارمین خلفای عباسی، بشدت ادامه یافت. در زمان خلافت المقتدر در پایان قرن سوم هجری، آخرین مانویان عراق راهی سمرقند شدند، ولی در آنجا به زندقه متهم گردیدند.^۱

علیرغم این سرکوبگریها و سختگیریها، آزاداندیشان ایرانی بیرون از قلمرو بحث و جدل، در قلمرو ادب و هنر نیز به مبارزه پیگیر خود با قشریت حاکم ادامه میدادند که مورد بارزی از آنرا - در دورانی متأخرتر - در نزد عبید زاکانی، برجسته ترین طنزنویس ادبیات ایران و احتمالاً همه جهان اسلام، در یکسایک کتابهای اخلاق الاشراف، صد پند، رساله تعریفات، ریش نامه، مطایبات، حکایات فارسی و عربی، و قصیده معروف موش و گربه او میتوان یافت. یکی دو نمونه از طنزهای نسبتاً ملایم او چنین است:

«مولانا شرف الدین دامغانی بر در مسجدی میگذشت. خادم مسجد را دید که سگی را پیچیده بود و مسیزد و سگ فریاد میکرد. مولانا در مسجد را باز کرد و سگ بدر جست. خادم با او عتاب کرد و

۱ - تاریخ طبری، ج ۳، وقایع سالهای ۱۶۳ تا ۱۷۰ هجری

۲ - برای بررسی بیشتر در باره مبارزه ضد زندقه دستگاہ خلافت: F. Gabrieli در: *La Zandaqa au 1er siècle abbasside*، استراسبورگ، ۱۹۶۱؛ M. Chokr در: *Zandaqa et Zindiqs en Islam jusqu'à la fin du 2ème siècle de l'Hégire* چاپ دمشق و پاریس، ۱۹۹۴؛ B. Altona در: *Zur Geschichte der anti-islamischen Polemik während des XIII und XIV Jahrhunderts*، مجله *Hist. Jahrbuch*، سال ۱۹۳۶، LXI، ص ۲۲۷-۲۳۹؛ Vajda در: *Les Zindiqs*، *Rivista degli studi Orientali*، سال ۱۹۳۷، ص ۱۷۱-۱۸۳

مولانا گفت: ای یار، معذور دار که سگ عقل ندارد. ما را که عقل داریم هرگز در مسجد می بینی؟». «دهقانی در اصفهان به در خانه خواجه بها، الدین صاحب دیوان رفت. به خواجه سرا گفت با خواجه بگوی که خدا بیرون نشسته است و با تو کاری دارد. با خواجه بگفت و به احضار او شارت کرد. چون در آمد پرسید که تو خدایی؟ گفت: آری. گفت چگونه؟ گفت از این رو که پیش از این دهخدا و خانه خدا و باغ خدا بودم. نوابان تو ده و خانه و باغ از من به ظلم بستند و از همه اینها تنها خدا ماند»^۱.

رساله اخلاق الاشراف عبید زاکانی که در آن همه مذاهب منسوخ و رایج عصر خود را آمیخته به فساد و تزویر و ظلم و دروغ و تزویر می‌شناسد و آنها را مظهر اخلاق اشراف زمان میدانند از شاهکارهای آزاداندیشی در همه ادبیات پارسی است. در این رساله عبید در فواید ظلم و مضار عدالت به طعنه شواهد بسیار می‌آورد، از این قبیل که «معاویه به برکت ظلم ملک از دست علی بدر برد، و بخت النصر تا دوازده هزار پیغمبر را در بیت المقدس نکشت در دو جهان سرفراز نشد، و چنگیزخان تا تیغ بیدریغ در میان بیگناهان ننهاد پادشاهی روی زمین بر او مقرر نگشت، و هلاکو چون مردم بغداد را قتل عام کرد پادشاهی در خاندانش مسلم شد، و در عوض بوسعید بیچاره را چون از نادانی دغدغه عدالت در خاطر افتاد و خود را به شعار عدل موسوم گردانید هم دولت خودش در اندک مدت سپری شد و هم خاندان هلاکو بر سر نیت این بوسعید نادان بر باد رفت»^۲.

۱ - لطائف عبید زاکانی، چاپ تهران، ۱۳۳۱، ص ۱۱۹ و ۱۲۴

۲ - اخلاق الاشراف، در کلیات عبید زاکانی، به اتمام عباس اقبال آشتیانی، تهران ۱۳۳۱، ص ۲۲. برای بررسی بیشتر در باره «آزاد اندیشان»: I. Friedlander در: *The heterodoxies of Shiites*، مجله خاورشناسی آمریکا، سال ۱۹۰۸، XXIX، O. Spies در: *Die iranische Lichtlehre im Islam*، نشریه *Forschungen und Fortschritte*، سال ۱۹۲۵، XI، R. Strothmann در: *On the History of Islamic Heresiography*، مجله *Islamic Culture*، ۱۹۳۸، XII، ص ۵-۱۶، J. Van Ess در: *Skepticism in islamic religious thought*، مجله *al-Abhath*، سال ۱۹۶۸، XXI، ص ۱-۱۸